

افغانستان مرکز ثقل بازی بزرگ

علت اصلی بحران چیست ؟

(یک بررسی تاریخی)

(قسمت اول)

مدخل:

کمابیش یکصد سال ، کشورهای قدرتمند اروپائی رقیب ، یعنی بریتانیا و روسیه تزاری، با اعزام افسران و کارمندان جوان و مسلط بر زبانهای منطقه به کشورهای ایران، افغانستان و خان نشین های آسیای میانه در لباس روحانی، طبیب، فروشندهگان اسب و نمایندگان تجارتی به شهرها و دربارهای حکمرانان این کشورها، با جمع آوری اطلاعات از هر قبیل و تهیه نقشه های جنگی و حمله نظامی ، نبرد مخفی علیه یکدیگر را در دره ها و وادی های خاموش و دربارهای پرتوطئه از رقابت های خان خانی در آسیای میانه به پیش می بردند. آنانیکه درگیر این نبرد مخفی در آن دور دستها بودند، آنرا "بازی بزرگ" نام دادند، نامیکه در داستان "کیم" اثر «کپلینگ» در ۱۸۴۰ جاودانه گشت.

بقول احمد رشید، لارد کرزن ویسرای هندوستان ، پیش از آنکه این مقام را در سال ۱۸۹۸ اشغال نماید، گفته بود: " کلمات ترکستان، افغانستان، تراس کاسپیا، و پرشیا، شاید نزد اکثریت مردم کلماتی باشند که بعید و دوری معنی دهند، و خاطره عجیب و نا آشنائی را تداعی کنند و یا یک تخیل و افسانه فراموش شده را تازه نمایند، مگر نزد من، این کلمات اجزای یک تخته سطرنج هستند که بر آن بازی استیلا و تسلط بر جهان، صورت میگیرد." (۱)

پس از استقلال امریکا در ۱۷۷۶، عرصه رقابت بین المللی از قاره امریکا به آسیا انتقال یافت و هندوستان به صحنه اصلی کشمکش شدید میان دول قدرتمند اروپائی از جمله فرانسه ، انگلیس و روسیه مبدل گشت. در قرون ۱۷ و ۱۸ کشورهای قدرتمند اروپائی بر آن سرزمین زرخیز به عنوان سوداگران و تاجران اروپائی قدم نهادند و هر یک زیر نام کمپنی هند شرقی خود ، با ایجاد باندهای مسلح محافظ دارائی کمپنی، به تصرف اراضی و توسعه قلمرو نفوذ خود پرداختند و ثروت و دارائی آن سرزمین را آزمندان غارت کردند . از آن میان میتوان از کمپنی هند شرقی فرانسه و هلند و انگلیس که این آخری این شیوه را حساب شده بکار بست میتوان نام گرفت .

در جریان قرن ۱۹ بریتانیا که از نقطه نظر اقتصادی و نیز نیروی دریائی عظیم خود بر رقیبش برتری داشت ، توانست جلو تهاجم آن دو کشور را بر نیم قاره بگیرد، اما اقدامات رقابت آمیز نظامی- سیاسی این کشورها ، یعنی فرانسه ، روسیه و انگلیس تاثیرات بسیار بدی بر وضع سیاسی کشورهای منطقه در قرن ۱۹ وارد کرد.

میتوان گفت که علت تمام رقابتهای و تهاجمات و تمام تجاوزات روس و انگلیس در سراسر قرن ۱۹ بر ایران ، افغانستان و آسیای میانه، موجودیت هندوستان ثروتمند در مجاورت این کشورها بود که دول استعماری اروپا را چون گرگان هار شده بسوی آن ثروتها کشانید.

بدنبال جنگ های چندین ساله میان فرانسه و انگلیس در نیم قاره هند، در آغاز قرن ۱۹ ناپلئون ، پس از آنکه با عملیات جنگی خود ساختارهای سیاسی اروپای غربی را در هم کوبید و مردم آنرا مطیع خود ساخت ، همه جا بریتانیای کبیر را به مصاف فراخواند و اما چون متوجه برتری نیروهای دریائی بریتانیا برای کنترل راه های دریایی شد ، در صدد برآمد تا راه های نفوذ زمینی را بسوی هندوستان مورد توجه قرار بدهد. این امر مطالعه نقشه های اسکندر کبیر و سپس اعراب را بسوی هندوستان بطور جدی وارد محاسبات نظامی و سیاسی و سرنجام اقتصادی قدرت های بین المللی ساخت. در نتیجه این اوضاع ، بریتانیا اهمیت خطرات زمینی را در ماوراء مرزهای هندوستان از طریق ایران و افغانستان ، جدی تلقی نمود. با وجود آنکه انگلیس ها سعی کردند تا در اروپا برای ناپلئون امتیازاتی بدهند تا دست از رقابت در قلمرو مستعمرات انگلیس بردارد، ولی این سیاست مؤثر واقع نشد و ناپلیون مصر را متصرف و با انگلیس اعلان جنگ داد. اما اقدامات متقابل حربی انگلیس سبب شکست نیروهای فرانسه در مدیترانه گردید و ناپلئون مجبور شد به فرانسه بازگردد، ولی از فکر حمله بر هند وستان منصرف نگردید. در سال ۱۷۹۹ ناپلیون بعد از صلح با روسیه نقشه جدیدی برای حمله به هندوستان با روسیه طرح کرد. بر طبق این نقشه نیروهای هردو کشور بایستی از طریق ایران و افغانستان بر هند حمله میکردند.(۲)

حمله زمانشاه بر هند و دیپلوماسی انگلیس:

در فرصتی که ناپلئون بناپارت طرح حمله مشترک خود با روسیه را بر هند ترتیب میداد، زمامدار افغانستان، زمانشاه برای فتح دهلی دست به لشکرکشی زد و تا لاهور پیش رفت (۱۷۷۹). انگلیس ها از خبر لشکرکشی زمانشاه بر هند و

جوش و خروش مسلمانان آن دیار برای پذیرائی از او، یکجا با این افواه که زمانشاه با ناپلئون بمنظور فتح هند دست یکی کرده بخوف افتادند و بلا فاصله دست به دیپلوماسی شدید زدند و لارد ویسلی حاکم اعلی کمپنی در کلکته به نماینده ایرانی الاصل خود **مهدی خان ملقب به بهادر جنگ** نماینده کمپنی در بوشهر هدایت داد تا با دربار قاجاری تماس گرفته، ایران را بر ضد دولت افغانستان تحریک و به کمک انگلیس امیدوار کند. مهدیخان بحضور شاه (فتح علیشاه قاجار) بار یافت و در ضمن مطالب دیگر اظهار داشت: «زمانشاه که در لاهور است بر شیعیان آنجا ظلم میکند، هزاران نفر شیعی از ظلم او بممالک کمپنی هند شرقی پناهنده شده اند، اگر پادشاه ایران بر افغانها حمله نماید، ثواب جمیل حاصل خواهد کرد. برای اینکار بهتر است محمودشاه (برادر زمانشاه) را که در ایران پناهنده است با نیروی کمکی به افغانستان بفرستد تا بر برادرش غلبه نماید و ستمگری زمانشاه بر شیعیان خاتمه یابد.» (۳)

باری جهانی در کتاب "هرات، پشتانه، او ستره لوبه" خود زیر عنوان "دسایس انگلیس بر ضد زمانشاه" مینویسد که: گورنر جنرال هند علاوه بر اعزام مهدی علیخان به دربار شاه قاجار، شخص دیگری بنام یوسف علیخان را وظیفه داد تا به پنجاب نزد رنجیت سنگ رفته به وی گوشزد نماید که اگر شاه زمان در پنجاب خود را مستحکم کند، قبل از هر چیز، چاره رنجیت سنگ را خواهد کرد، زیرا که شاه زمان از شجاعت و قدرت و جاه طلبی وی بیم دارد. و اگر با زمانشاه یکجا شده و حکومت لاهور را از وی قبول کند، اینکار به حیثیت و محبوبیت او در میان سیکها شدیداً لطمه خواهد زد. یوسف علی خان بتاريخ ۱۲ اکتوبر سال ۱۸۰۰ با رنجیت سنگ ملاقات نمود و رنجیت سنگ به وی گفت: هرگز به شاهان درانی اعتماد ندارد ولی بطور ساختگی با وی اظهار وفاداری میکند. رنجیت سنگ به نماینده گورنر جنرال هند ابراز کرد که شاه زمان نیت حمله بر هند را دارد. آقای جهانی اینرا نیز خاطر نشان میکند که گورنر جنرال به حکمران بمبئی، **جان تان دنکن** Jonathan Dancan وظیفه سپرد تا به سفیر بریتانیا در ترکیه (مینستی Manesty) بفهاماند که دولت ترکیه را تحریک کند تا دولت فارس را به عملیاتی در خراسان تشویق کند تا سبب شود که شاه زمان به دفاع از قلمرو موروثی خود در غرب افغانستان بپردازد. افزون بر این ویسرای هند از طریق **دنکن** سعی کرد با موسس خاندان تالپورسند، فتح علیخان نیز به بهانه ایجاد روابط تجارتي تماس قایم کند و فعالیت های **سلطان تپیو** و ارتباط او را با فرانسه زیر نظر بگیرد. به این منظور **"نتان کرو"** به عنوان نماینده بمبئی به سند اعزام گردید و اوسعی نمود تا رؤسای سند را بر ضد حرکات زمانشاه با وعده های کمک های کمپنی تحریک نماید. روسای تالپور بزودی فریب وعده های نماینده برتانیه را خوردند و خاطر نشان کردند که انگلیسها میتوانند در **تته** و **کراچی** فابریکه های خود را تاسیس نمایند. مگروقتی **زمانشاه** از این تحریکات انگلیس در سند مطلع گردید، به رئیس خاندان تالپور دستور داد که فوراً نماینده انگلیس را از سند اخراج کند و دیگر اجازه ندهند که کسی به نمایندگی انگلیس به سند رفت و آمد کند. (۴)

میر محمد صدیق فرهنگ می گوید که اتفاقاً در این هنگام در سر حاکمیت خراسان و حدود دو کشور مکتوبات جدی در بین زمانشاه و فتح علی شاه قاجار رد و بدل شده بود و این پیش آمدها کار تقنین انگلیس را موثر تر ساخت و دولت فارس را بر آن داشت تا برای زمانشاه که در لاهور رسیده بود، در خراسان مزاحمت خلق کند و از دیگر سو سفیر فوق العاده انگلیس سر جان ملکم را جهت عقد قراردادی با انگلیس در تهران بپذیرد.

سر جان ملکم در جنوری ۱۸۰۱ یک قرارداد با دولت ایران علیه افغانستان امضاء کرد که برطبق آن از هرگونه دخالت افغانها و فرانسویان در هند و در ایران جداً جلو گیری میکرد. ماده دوم این قرارداد میگفت: "هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد که به هندوستان حمله نماید، چونکه سکنه هندوستان رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان می باشند، یک قشون کوه پیکر باتمام لوازم و مهمات آن از طرف کار گزاران اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران به افغانستان مامور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و کوشش را بکار خواهند برد که آن ملت بکلی مضمحل شده و پریشان گردد". و ماده چهارم بیان میکرد: "هرگاه اتفاق افتد که پادشاه افغانستان یا کسی از ملت فرانسه بخواهد با دولت شاهنشاهی داخل جنگ گردد... انگلیس به ایران کمک نظامی میکند." (۵)

فرهنگ از قول سر جان ملکم، اشاره به نامه های میکند که بین صدراعظم زمانشاه «سردار رحمت الله خان» و حاجی ابراهیم صدراعظم فارس رد و بدل شده بود. و مینویسد: «وقتی شاه قاجار قریه مزینان سبزوار را محاصره کرد یک نفر افغان از طرف وفادار خان وزیر اعظم زمانشاه نامه ای با چند شال ظریف به عنوان خلعت برای حاجی ابراهیم وزیر اعظم قاجار آورد. در این نامه صدراعظم زمانشاه نوشته بود: «اگر حکمران ایران (فارس) از حمایت شهزاده محمود دست بکشد و اطمینان بدهد که به متصرفات افغانستان حمله نخواهد کرد تا زمانشاه بتواند بدرستی نقشه اش را در کشور هندوستان تعقیب کند، زمانشاه از حمایت رؤسای خراسان (جعفر خان بیات والی خراسان و الله یارخان از امرای طرفدار دولت درانی که بدست دولت ایران اسیر شده بودند) خود داری خواهد کرد و تمام ایالت را تا چند میلی هرات رها خواهد کرد تا به تصرف شاه ایران درآید.» (۶)

معلوم نیست زمانشاه چگونه و در تحت تاثیر چه عواملی از متصرفات خود در غرب کشور (خراسان)، صرف نظر کرده و آن را در عوض سرزمینی که هنوز بدست نیآورده بود، در اختیار دولت فارس قرار داد؟ ظاهراً چنین مینماید که زمانشاه در پایان کشیدگی ها با دولت فارس به این فیصله رسیده باشد که در صورتی که فتحعلیشاه از کمک به برادرش، شاه محمود صرف نظر نماید او در عوض از خراسان در میگذرد.

بدین سان اولین تفتین انگلیس بر ضد منافع افغانستان به ثمر نشست و بر اثر مشوره های غلط وفادارخان صدراعظم کم درایت زمانشاه، خراسان به تصرف ایران در آمد، درحالی که زمانشاه به فتح هند نایل نشد و بزودی توسط مخالفان خود دستگیر و به دستور برادر خود شاه محمود از نعمت بینائی محروم گردید (۱۸۰۱).

الفنستون در باره زمانشاه مینویسد: زمانشاه با وجود اشتباهاتی که در سیاست مرتکب شد، اگر یک کار نمیکرد، شاید میتوانست به آنچه میخواست برسد. و آن یک کار، سپردن اختیارات ووظایف به یکی از مقربان بی کفایت (وفادارخان) بود. او با این کار خود فاصله میان دربار و سران درانی را زیاد ساخت. برای حفاظت خراسان اقدام جدی نکرد و کوشش های نادرست و نا بهنگام برای فتح هند، تنها به ناکامی او در رسیدن به این آرمان انجامید. اصل این همه اشتباهات انتخاب وفادارخان به حیث صدراعظم و اعتماد بی چون وچرای شاه به او بود. درسیاست خارجی - بجای لشکرکشی بر هند- باید اولین هدفش دفاع از خراسان می بود، زیرا در ایران قدرت در دست شاهی فعال قرار گرفته بود که کمربه فتح آن ولایت بسته بود و معلومدار از جانب زمانشاه لازم بود جلو پیشروی او گرفته شود. هم هندوستان و هم ایران درمقایسه با روزگار احمدشاه بسیار فرق کرده بودند. از هندوستان جز با لشکرکشی های پی در پی چیزی بدست نمی آمد و در دهلی دیگر گنجی نمانده بود که به رنج لشکرکشی بیرزد. و تسخیر پنجاب با یک تاخت شتابزده میسر نمیشد. مقابله با سیکان با سپاهی که برای نگهداری آن جا کافی بود، امکان داشت و این کار در صورتی ممکن بود که مرز غربی مصئون می بود. زمانشاه با این اشتباهات خود باعث ایجاد عوامل تباهی خود و ملتش گردید. (۷)

پیرس مینویسد که « زمانشاه کار احمقانه ای نمود که برای پایداری وزیر خود، متفقین (سران اقوام بسرکردگی سردار پاینده خان) را اعدام نمود. این اعدام به قدری اثرات وخیم و ناگوار تولید کرد که نه تنها تاج و تخت شاهی را از سر زمانشاه برداشت، بلکه منشاء تمام بدبختی ها و آلامی شد که افغانستان (مقصود سلطنت سدوزائی است) در خلال مخالفت با فتح خان (پسر بزرگ پاینده خان) مشاهده کرد. » (۸)

به راستی زمانشاه با قتل سردار پاینده خان و دیگر همفکرانش کار نادرست و عاقبت نه اندیشانه ای انجام داد. سردار پاینده خان، که در آغاز زمانشاه را از میان شهزادگان متعدد و جاه طلب به پادشاهی بالا کشیده بود و برای استحکام دولتش مردم را در کابل و قندهار و هرات با تدبیر و تطمیع و ادار به اطاعت از او ساخته بود، خود را مستحق قدرانی و پاداش شایسته تر از جانب شاه میدید، مگر زمانشاه آن همه خدماتش را بر اثر دسایس وفادارخان به هیچ شمرد، ابتدا او را از مقامات دولتی خلع صلاحیت نمود، و سپس از اقدامات توهین آمیز نسبت به او هم دریغ نمیکرد. این برخوردها او را واداشته بود تا به اتفاق سران اقوام، راهی برای اصلاح سیاست شاه جستجو کند و در صورتی که شاه دست از آن سیاست برندارد، بجای او از میان برادرانش کسی دیگر را بشاهی بردارند، مگر متاسفانه که وفادار خان گزارش این مذاکرات را بگونه دیگری به زمانشاه رسانید و بالمقابل شاه عجولانه تصمیم به قتل همگی مذاکره کنندگان گرفت که عواقب وخیمی برای خودش و مملکت در برداشت. با قتل سردار پاینده خان به امر زمانشاه، آتش دشمنی و خانه جنگی و زور آزمائی میان دو خانواده و دو قبیله نیرومند درانی آغاز یافت و دست کم بیست سال دوام کرد و سرانجام به سقوط سلطنت زمانشاه و شاه محمود و حتی انتقال سلطنت از خاندان سدوزائی ابدالی به خاندان بارکزائی انجامید (۱۸۱۸م).

در هر حال، با از دست رفتن خراسان در سال ۱۸۰۱ که آغاز فروپاشی امپراتوری درانی شمرده میشود، افغانستان به تخته بازی بزرگ میان دو قدرت بزرگ استعماری قرن ۱۹ یعنی روسیه تزاری و بریتانیا کبیر، قرار گرفت. و سرجان ملکم اندکی بعد از عقد قرارداد با ایران در ۱۸۰۱، در گزارش خود نوشت: "خراسان وسیله خوبی است برای سرگرم ساختن ایران و افغانستان و منافع بریتانیا این وضع را ایجاب میکند." (۹)

طرزهای ناپلئون و روسیه بقصد حمله برهند:

مرگ ناگهانی پول اول تزار روسیه در مارچ ۱۸۰۱ باعث به تعویق افتادن طرح جسورانه ناپلئون گردید. ناپلئون که در اندیشه اجرای طرح خود بود در ۱۸۰۲ و عده های امید بخشی به دولت قاجاری فارس داد که با عدم موفقیت مواجه شد. پس از آن در سال ۱۸۰۴ به شاه فارس پیشنهاد کرد تا اتحادیه ای علیه روسیه منعقد شود، ولی این پیشنهاد هم بعلت نفوذ انگلیسها در دربار قاجار بی نتیجه ماند. یک سال بعد از شروع جنگ بین فرانسه و روسیه یعنی در سال ۱۸۰۶ یک هیئت فرانسوی با پیشنهاد کمک به دولت فارس در استرداد گرجستان که اخیراً ضمیمه خاک روسیه شده بود به دربار قاجار فرستاده شد. اجرای این پیشنهاد شامل دو شرط بود: یکی اینکه فارس از اتحاد با انگلیس منصرف شود، و شرط دیگر اینکه شاه قاجار قوای نظامی خود را برای اعزام به هندوستان آماده سازد. شاه که مفتون فتوحات ناپلیون شده بود، روابط خود را با انگلیس قطع و با فرانسه عهد نامه «فینکن شتاین» را امضاء کرد (۱۸۰۷). ولی این عهد نامه فقط در روی کاغذ باقی ماند و اعتبار عملی پیدا نکرد. چه وقتی ناپلیون و تزار الکساندر همدیگر را در میدان جنگ ملاقات نمودند و حاضر شدند تا پیمان تیلست Tilsit را امضاء کنند (۱۸۰۷)، دیگر فرانسه متحد روسیه شده بود و نمیخواست روسیه را که برنامه های مشترکی برای نفوذ در آسیا با فرانسه داشت، از خود ناراضی کند. (۱۰)

تزار الکساندر اول و ناپلیون هر یکی طرح ها و پیشنهاداتی برای پیشروی بسوی آبهای گرم اقیانوس هند، ارائه دادند و قرار بر آن شد تا نیروهای های مسلح روسی با نیروهای قاجار از سرزمین فارس بسوی هند حرکت کنند. این امر میتوانست دست بریتانیا را از هندوستان کوتاه و زمینه سقوط امپراطوری انگلیس را فراهم سازد، اما واکنش های متقابل

سیاسی بریتانیا نه تنها موجب از هم پاشی اتحاد فرانسه و روسیه گردید، بلکه اتحاد میان فرانسه و فارس را نیز برهم زد و تمام برنامه های ناپلیون را نقش بر آب ساخت. (۱۱)

انگلیس ها برای ایجاد کمربند مستحکم دفاعی در برابر روسیه و فرانسه ، در سال ۱۸۰۹ مونت ستوارت الفسنتن (مورخ نامدار) را نزد شاه شجاع درانی در پشاور فرستادند و این شخص توانست شاه شجاع را قانع به امضای پیمانی سازد که در برابر خطر حمله فارس و فرانسه بر این کشور، بدفاع از هند بریتانوی بپردازد و نگذارد که پای هیچ فرد فرانسوی به افغانستان داخل گردد. بالمقابل انگلیس متعهد شده بود که در صورت وقوع حمله فارس یا فرانسه یا روسیه بر افغانستان ، افغانستان را کمک نظامی خواهد نمود. بدنبال این عهد نامه بار دیگر انگلیسها در ۱۸۰۹ با دولت قاجاری عهد نامه ای را برقرار ساختند که در آن به شاه قاجار وعده داده شده بود که در برابر روسیه از دولت قاجاری حمایت خواهند کرد ، اما هنگامی که فارس مورد تجاوز مجدد روسیه قرار گرفت و فارس از انگلیس کمک خواست ، انگلیس ها بهانه آوردند و از کمک به دولت فارس دریغ ورزیدند. همچنان در همین سال ۱۸۰۹ انگلیسها ، رنجیت سنگ حکمران پنجاب را با یک مانور نظامی وادار ساختند تا عهد نامه یی را به امضاء برساند که در آن دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خود بشناسد و تعهد نماید که بدون از انگلیس با هیچ کشور دیگری داخل روابط سیاسی و نظامی نگردد. (۱۲)

بریتانیا در جریان جنگ خود با فرانسه ، با آنکه روسیه را رقیب و دشمن خطر ناک خود می شمرد، ولی برای حفظ توازن قوا، توانست توجه روسیه را بسوی ترکیه عثمانی و آبنای دردائل معطوف کند وقرار دادی با روسیه بامضاء برساند که بموجب آن روسیه را از همکاری و اتحاد با فرانسه باز دارد (۱۸۱۲)، ولی پس از شکست فرانسه در جنگ واترلو در ۱۸۱۵ روسیه مجدداً به عنوان رقیب و دشمن اصلی بریتانیا در منطقه تلقی گشت . روس ها که از دیر باز در صدد راهیابی به سوی آبهای گرم اقیانوس هند بودند از فکر توسعه قلمرو خود و دسترسی به مرز های هند هرگز دست نگرفتند و در دوران جنگ بین فرانسه و بریتانیا فرصت خوبی بدست داشتند تا متصرفات جنوبی خود را باز هم توسعه دهند.

روسیه که در ۱۸۰۲ گرجستان را در قفقاز از دولت فارس گرفته بود، اینک در شرایط جنگ فرانسه و بریتانیا باز هم بر تجاوزات خود بر قلمرو فارس ادامه داد و بخش های دیگری از قفقاز را از دست دولت قاجاری بدر آورد و با امضای قرارداد گلستان در ۱۸۱۳ به این متصرفات اشغالگرانه مهر قانونی زد. برای روسیه این قرارداد نقطه پایان توسعه طلبی او بشمار نمیرفت و بنابراین باز هم به سوی جنوب به پیشروی خود ادامه داد تا اینکه بخش مهم دیگری از فارس را جزو امپراتوری خویش نمود. و مرزهای فارس را با قرارداد ننگ آور ترکمنچای در ۱۸۲۸، بسیار تنگتر ساخت و خود را به قلمرو نفوذ انگلیس باز هم نزدیکتر نمود. (۱۳)

سال ۱۸۳۷، آغاز بازی بزرگ:

از آغاز قرن ۱۹ میلادی ببعد کشور فارس با از دست دادن قفقاز، تقریباً به مستعمره روسیه مبدل شده بود و شاه قاجار فتح علی شاه و صدراعظم آن، آله دست روسها شمرده میشدند. روسها پس از امضای معاهدات گلستان و ترکمنچای، با شاه بی کفایت و زنباره قاجار (فتح علیشاه) به یگانه مرد فعال این خاندان عباس میرزا، تلقین نمودند که میتواند با لشکرکشی به افغانستان از دست رفتن قفقاز را جبران نماید. بنابراین عباس میرزا به خراسان آمد و ترتیبات یک حمله بر هرات را فراهم کرد و سپس قشونی را برای تسخیر هرات تحت قیادت پسرش محمد میرزا موظف نمود. قشون قاجاری، هرات را که در دست کامران میرزا و وزیر با تدبیرش یار محمدخان الکوزائی بود، به محاصره کشید، اما قبل از پیروزی بر هرات عباس میرزا درگذشت و محمد میرزا برای تاج پوشی سلطنت ایران به تهران بازگشت و پس از آنکه در سال ۱۸۳۴ پادشاه فارس شد، مجدداً در سال ۱۸۳۷ قشونی برای فتح هرات مامور کرد و متعاقباً شخص محمدشاه نیز به هرات آمد تا عملیات جنگی را از نزدیک زیر نظر داشته باشد.

سال ۱۸۳۷، یکی از سالهای پر ماجرای تاریخ کشورما و منطقه است . در این سال است که سپهسالار رنجیت سنگ ز عیم پنجاب، امیر دوست محمدخان را به تسلیمی جلال آباد به دولت سیکها تهدید میکند و سپاه افغانی در نبردهایی که در آنطرف دره خیبر در محل جمروود صورت گرفت، با قبول تلفات فراوان جانی بالاخره سیکها را بسختی شکست میدهند . در همین سال است که سرداران قندهار ، از ترس امیر دوست محمدخان و یابرای انتقام کشی از کامران، قاتل برادر بزرگ شان خود را تحت حمایت دولت ایران قرار میدهند و با امضای قراردادی با سفیر ایران در قندهار، به حمایت از دولت ایران می پردازند.

در همین سال است که امیر کابل با ارسال پیامی به دربار تهران ، تقاضای اتحاد و ائتلاف با ایران را میکند تا در مقابله با رنجیت سنگ، برای استرداد پشاور، کمک آن کشور را جلب کند.

در همین سال است که دپلوماسی انگلیس تحرک بیشتر یافته و بخاطر مصنوعیت حريم امنیتی هند ، سفیر خود الکساندر برنس را به بار کابل میفرستد و دو نفر صاحب منصب دیگر خود را بنام های «لیوتنانت لیچ» به قندهار و « پاتینجر» را به هرات اعزام میکند تا مانع هرگونه تماس و نزدیکی قندهار و هرات با ایران و روسیه گردند.

در همین سال است که دیپلماسی روسیه نیز شدت بیشتر می یابد و سفیر روسیه ویتکوویچ از دربار پترزبورگ حامل پیامی عنوانی امیر دوست محمد خان میگردد و از طریق ایران و هرات و قندهار و غزنی به کابل میرسد و امیر دوست محمدخان را در بازپس گرفتن پشاور از چنگ سیک ها به کمک دولت خود اطمینان میدهد. (۱۴)

در این سال است که محمدشاه قاجار به تحریک و تشویق روسها بر هرات که حیثیت دروازه هندوستان را داشت، لشکر می کشد و مدت یازده ماه آن را با آتش توپ بشدت میکوبد، مگر موفق به فتح آن شهر نمیشود.

خلاصه در این سال است که «بازی بزرگ» با سرنوشت کشورما در میان روسیه و انگلیس بخاطر تثبیت موقعیت و بود و نبود هستی فیزیکی آن علناً آغاز میگردد. هنگامی این بازی در بین دو امپراتوری قدرتمند اروپائی آغاز شد، دوهزارمیل از هم فاصله داشتند، در حالی که درسالهای پایانی این بازی، بین پایگاه های مرزی این دو امپراتوری، فقط ۲۰ میل فاصله موجود بود.

اهمیت استراتژی سیکستان و هرات از نظر انگلیسها:

انگلیسها سالها قبل یک عده از جوایس خود را به مناطق سوق الجیشی سیکستان و هرات برای جمع آوری اطلاعات از هر قبیل فرستاده بودند. در سال ۱۸۰۹ میلادی، هنگامی که سر جان ملکم، بار سوم عازم ایران بود، سه نفر از صاحب مناصبان انگلیسی رامامور نمود تا به مکران و بلوچستان و سیکستان و هرات سفر کرده، آن مناطق را خوب گردش کنند و اطلاعات از هر قبیل را بدست آورند. این سه نفر عبارت بودند از:

۱- کاپیتان گرانت "Capitan Grant" (این صاحب منصب بعدها بین بغداد و کرمانشاه بدست رهنان کشته شد.)
۲- "کریستی Chrestie" کریستی در نوشکی از پاتینجر جدا شده مستقیماً به سیکستان رفت و از قلعه فتح دیدن کرد و بعد به استقامت لاش و جوین و فراه به هرات رفت. (این صاحب منصب برای تعلیم قشون فارس مامور شده بود. وقتی که در سال ۱۸۱۲ سرگوراولی بعد از قراردادسری با نمایندگان دولت روس، صاحب مناصبان انگلیس را از قشون عباس میرزا خارج کردند، کریستی بدلیل علاقه ای که به عباس میرزا داشت در خدمت دولت قاجاری باقی ماند. در همین هنگام به قشون عباس میرزا شبیخون زدند و کریستی در آن شبیخون ۱۸۱۲ کشته شد. (۱۵)

۳- پاتینجر، نتیجه سیاحت پاتینجر کتاب او بود که در سال ۱۸۱۶ به چاپ رسید. نام کتاب او "مسافرت در بلوچستان و سند" *Travels in Baluchestan and Sind, by Sir Henry Patinger. 1816*

در سال ۱۸۳۹ یک صاحب منصب جوان انگلیسی بنام کاپیتان ادوارد کونولی "Capitan Edward Konoly" به اتفاق یک صاحب منصب نقشه بردار عازم سیکستان شد. این صاحب منصب جوان ایالت سیکستان را بدقت گردش کرد و با اطلاعات قبلی راجع به آن ایالت فوق العاده افزود. چند سال بعد "لیوتنانت لیچ R. Leech" به سیکستان اعزام شد. اگرچه اطلاعات او جامع نبود، ولی با این هم معلوماتی بدست آورده بود که مورد استفاده قرار گرفت. تحقیقات لیچ در مورد سیکستان، در مجله انجمن آسیائی بنگال در جلد سیزدهم و چهاردهم در سال ۱۸۴۴ به طبع رسید. در سال ۱۸۴۱ میلادی، اولین قربانی اروپائی برای سیکستان در خود سیکستان داده شد. وی داکتر فوربس بود که در این تاریخ بخوبی مشهور شده بود. چونکه در قسمت های شمال غربی فارس تحقیقات فوق العاده مفیدی انجام داده بود. بعد به مشهد رفت و از آنجا به تربت حیدری و طیس و بیرجند و بالاخره به سیکستان رسید و در آنجا روزی بدست ابراهیم خان سنجرائی بلوچ رئیس لاش و جوین به قتل رسید. علت این قتل معلوم نگردید. فقط اطلاعات بی ربطی بوسیله نوکراو در مجله همایونی انجمن جغرافیائی در سال ۱۸۴۴ در جلد چهاردهم به طبع رسید. سی سال بعد یکی از همراهان گولدسمید که برای تعیین حدود سرحدی سیکستان به آنجا رفته بود، با قاتل داکتر فوربس ملاقات نمود. در این تاریخ قاتل رئیس چخانسور بود و داستان قتل فوربس را خود برای داکتر بلویو حکایت کرده بود. داکتر بلویو مینویسد: ابراهیم خان یک مرد سبع و خیلی درنده خوی به نظر میخورد. تقریباً مانند دیوانگان وحشی و معتاد به چرس و بنگ والکل. او میگفت: فوربس را هنگامی که در هامون مصروف شکار بود، به قتل آورد. ارتکاب این جنایت در حال مستی و از روی بلهوسی بوده است. در همان وقت، صاحب منصب جوان دیگر انگلیسی بنام "لیوتنانت پاتینسن Lieutenan Patinson" خود را در افغانستان به رود هیرمند رسانید. مجرای آنرا از زمین داور تا دریاچه هامون سیاحت کرد و اطلاعات مفیدی جمع آوری نمود. او نیز یکی دوسال بعد در فتنه قندهار که دنباله فتنه کابل بود، به قتل رسید. (۱۶)

چند سال بعد یعنی در سال ۱۸۴۵ یک صاحب منصب فرانسه ئی بنام "فریه Ferie" خود را به ایالت سیکستان رسانید. او از اوضاع ایالت سیکستان شرحی قابل توجهی در کتاب پر ارزش خود باقی گذاشت. در سال ۱۸۵۹ میلادی آخرین فرد اروپائی (و اولین فرد روسی) پیش از گولدسمید، خانیکوف دانشمند روسی بود که خدمات او به عالم علم و دانش بشری معروف است. وی در سال ۱۸۵۹ سیکستان را گردش نمود و بعد از جمع آوری یاد داشت های مهمی درباره تاریخ قرن هیجده و نزده سیکستان از دشت لوط عبور کرد و خود را به کرمان رسانید.

مسافرت این اشخاص همه قبل از اعزام گولدسمید به ایالت سیکستان در ۱۸۷۲ بوده است. مسافرت یا اعزام گولدسمید به سیکستان ظاهراً به منظور حکمیت بین ایران و افغانستان و حل اختلافات مرزی بود، مگر هدف اصلی تقسیم سیکستان و جدا کردن آن بخشی بود که انگلیس به آن نظر داشت و اگر روزی بر آن دست می یافت، میتوانست به قشونهای زیاد آذوقه و خواربار و وسایل حمل و نقل تهیه کند.

گولد سمید در نهم ماه اگست ۱۸۷۲ رأی حکمیت خود را در مورد تقسیم سیستان بین ایران و افغانستان چنین صادر کرد: "تهران ۱۹- اگست ۱۸۷۲، مقدمه: این رأی حکمیتی که از من تقاضا شده است اظهار بدارم، اینک آنرا روی کاغذ می آورم. این نتیجه مطالعه دقیق چندین جلد کتاب معروف راجع به سیستان میباشد و همچنین نتیجه توقف ۴۱ روز ما در نقاط مختلف سیستان میباشد که موضوع اختلاف است. این ها را پس از تحقیقات شفاهی و کتبی در محل بدست آوردم. البته موضوع مهمترش که من باید در باب آن بحث کنم همان دلایلی است که از وزارت امور خارجه ایران یا توسط میرزا ملک خان و همچنین توسط کمیسر افغانستان بدست آورده ام. این دلایل بدقت مطالعه شده است به علاوه اسناد دیگری را که برای تقویت آنها میتوان شاهد قرارداد، نیز مطالعه شده است. اینک شروع میکنم تا نظریات خود را در کلیه موضوع سیستان خلاصه نموده و بر طبق "دستوری" که باین جانب داده شده انجام دهم.

اول - ایالت سیستان بدون تردید در زمانهای قدیم قسمتی از مملکت پهنای ایران بوده و پیداست که در دوره سلاطین صفویه در همین حال باقی بوده است ولی در زمان احمدشاه درانی سیستان قسمتی از مملکت افغانستان را تشکیل داده است. **اینکه ایالت مزبور بدست دولت ایران افتاده است در این زمانهای اخیر بوده انهم فقط قسمتی و در تحت تاثیر کیفیات خصوصی که باعث تحقیقات فعلی شده است.**

دوم- روابط قدیمی و تاریخی بعلاوه روابط مذهبی و زبان و شاید اخلاق و عادات سکنه سیستان اصلی نیز الحاق آن قسمت را به مملکت ایران تائید مینماید و به هیچوجه آنرا غیر طبیعی نشان نمیدهد ولی ایران هیچ ادعای منطقی برای تصرف آن از روی حقانیت صرف در دست ندارد. و خواه این ایالت را از افغانستان گرفته باشد و خواه آنرا از آزادی و استقلال محروم نموده باشد. دوره ای که بدان استدلال میشود سیستان به ایران بستگی داشته است یک دوره بسیار قدیمی است و انفصال آن برای مدت یکصد سال از ایران مانع بزرگی جهت اثبات حقانیت ایران بشمار نمیرود.

سوم- مالکیت افغانها در نیمه دوم قرن فقط اسمی بوده نه حقیقی و غالباً متزلزل بوده است نه ثابت. این تملک ممکن است بواسطه حمله و هجوم باشد و یا اینکه فقط برای چندی آنهم بطور موقت متصرف بودند معهذ برای اثبات این قضیه حقایق چند در دست دارند که مسایل نظیر این موضوع بسیار اساسی بشمار میرود. اصول کلی و تئوری ها همیشه عوامل مهمی هستند ولی هرگز حقایق مسلمی را بوجود نمی آورند، زیرا حقایق آنهاست هستند که جنبه عملی آنها بیشتر باشد و تنها حقایق استند که اصول کلی و تئوریها را بوجود می آورد، نه روابط قدیمی و نه عواطف ملی هیچیک اثر و نفوذ (اوضاع و کیفیات) را خنثی نمی نمایند. اوضاع و کیفیات نشان میدهد که دولت ایران از زمان نادرشاه افشار باین طرف تا دوره های خیلی نزدیک در امور داخلی سیستان هیچ نوع دخالت و اثری نداشته است.

چهارم- از نظر جغرافیائی پرا واضح است که سیستان جزء افغانستان است و چسبیدن قاین به این ایالت مانع آن گردیده که یک خط سرحدی طبیعی منطقی جهت آن رسم شود. غالباً تصور شده است که سیستان قسمتی از هرات و لاش و جوین محسوب شود، ولی از نظر اینکه سیستان برای مشروب ساختن اراضی خود به رود هیرمند نیازمند است بعضی آن را جلگه رود هیرمند میدانند. تپه های نیه و بندان بطور روشن و واضح سیستان را از ایران مجزا میسازد و من یقین دارم که اگر یک نقشه جامعی ضمیمه فصل ششم معاهده پاریس شده بود، وضع سیستان به همین ترتیب که ذکر شد قبول میگردد.

پنجم- به عقیده من در عین حالی که افغانستان در ادعاهای خود نسبت به این ایالت به مراتب دارای رجحان است باین معنی که پس از نادرشاه افشار و سلاطین صفوی بر آن دست یافته است، لیکن نمیتوان انکار نمود که سال بسال دست تصرف آن از سیستان به مرور سست شده است و این ترتیب بوضع روشنی پس از مرگ یار محمدخان وزیر هرات آشکار است و ادعای مبهمی خواهد بود اگر بگوئیم که در نیمه دوم قرن رابطه افغانستان به این ایالت یک دوره مالکیت مداوم و لاینقطع بوده است.

اینکه ایالت سیستان حال بدست امیر قاین افتاده است، این عمل را فقط میتوان به عدم قدرت در حفظ استقلال و عمل شخص حکمران آن ایالت نسبت داد. لا اقل برای مدت قلیلی هم که شده سیستان از دست افغانستان خارج بوده، آن ترتیبی که سیستان بوسیله قشون ایران اشغال گردید با مقصود و نظر لاردجان روسل مغایرت داشت که گفته بود: طرفین متوسل به اسلحه خود بشوند. در آن میان هیچ جنگی واقع نشده است و همچنین نمیتوان قبول نمود که تنها به وسیله عملیات نظامی یا عملیات دیگر میتوان جای را تحت اطاعت در آورد.

از طرف دیگر من هیچ سابقه بی نمی بینم که افغانها در مقابل معاملاتی که دولت ایران با علیخان و تاج محمدخان و سایر امراء و رؤسای افغان بعمل آورده است مبادرت به عملیاتی علیه ایران کرده باشد.

ششم- نظر به اینکه سیستان تا امروز یک مملکت جداگانه مانند زمان قبل نیست و لازم است که دقت و توجه خاص بدعاوی طرفین مبذول داشت و آن قسمت های که در تصرف طرفین است به طور واضح و روشنی معین گردد. بنابراین من ناچارم به تقسیمات اراضی که به نظر من میآید و نزدیک بعمل است متوسل شوم. باین ترتیب قسمت پرمایه آن مملکت را که سه طرف آنرا هامون و طرف چهارم را رود هیرمند احاطه نموده و به آن شکل یک شبه جزیره را میدهد، سیستان اصلی نامیده، ناحیه چخانسور و زمین های هیرمند بالای ساحل و صحرای سیستان را بنام سیستان فرعی بنامم. قطعه اولی را میتوان بطور قطع متصرفی ایران تصور نمود. چونکه نسبتاً دارای جمعیت زیاد و سکنه مختلط است. قطعه ثانی کم جمعیت که غالب سکنه آن بلوچ اند و بعضی از آنها مطیع دولت ایران و برخی در تحت اطاعت افغانستان میباشد.

اعتراف کمال خان و امام خان (سنجرانی) بعقیده من اثبات حقانیت ایران را بطوریکه در مورد سیستان اصلی است باین قسمت هانمی رساند. چخانسوردر کنار راست رودهیرمند تحت اوامر افغانستان است، ولی قلعه نادعلی درکنار همان ساحل اخیراً به تصرف دولت ایران درآمده است.

رای حکمیت:

اینک باسنجش اهمیت و قیمت دعاوی طرفین که از هر قبیل از هر جا مدارک آنها جمع آوری شده است و با توجه مخصوص به یک سرحد معلوم و روشنی که به طور صحیح تعیین شده باشد من رأی خود را تقدیم میدارم. باین ترتیب که آن قسمتی را که من سیستان اصلی مینامم، بعد ها با یک خط سرحدی معین جزو مملکت ایران قرار بگیرد که در تحت حمایت دولت ایران باستقلال خودنایل آید یا توسط حکامی که بعدها معین خواهند نمود بخوبی اداره شود. با این رأی احساسات صمیمی و امیدواری های قلبی من همراه خواهد بود که حکمرانی ایران به حال سکنه آن سرزمین که ظاهراً احوال آنها از قدیم ترین ایام باین طرف همیشه ترس و وحشت و رنج را نشان میدهد مفید و سودمند واقع گردد.

اما من کاملاً معتقدم که با تمام قواعد انصاف و عدالت هرگاه دولت ایران مجاز باشد یک مملکتی را بوسیله پیش آمدهای آنچنانی که شرح گذشت و بدست آن افتاده است در تصرف خود داشته باشد، می بایست قسمت های متصرفی آن محدود به حدودی شود که عملاً در سیستان مالک میباشند. و این باید تا حدیکه ممکن است موافق با احتیاجات سیاسی و جغرافیائی باشد و دولت ایران نباید دیگر در کنار راست رودهیرمند متصرفاتی داشته باشد. هرگاه در یک مسئله حقوقی و تاریخی تصرف و تملک امروزی و اشغال نظامی شش هفت ساله و عملیات سابق یک رئیس محلی بنا باشد به حقوق و روابطی که کم و بیش در تمام آن مملکت تقریباً یکصد سال عمومیت داشته برتری پیدا کند و رأی حکمیت بهترین قسمت محصور پرجمیت و حاصل خیز ایالت سیستان را تسلیم و واگذار کند در هر صورت بطور روشن مقتضی و مناسب است که یک عوض جبران کننده به طرف خساره دیده از این حیث علاوه شود. بنابراین بدون تردید قشون ساخلوی دولت ایران قلعه نادعلی را باید ترک کند و هر دو کنار رودخانه هیرمند تا بالای کوهک را تسلیم افغانستان کند. این قرار هم مناسب و هم عادلانه است مخصوصاً وقتیکه اخلاق سکنه سواحل رودخانه هیرمند با اخلاق سیستانیهای سکووه و دشتک و سیستان اصلی مقایسه شود. در این صورت مجرای اصلی رودهیرمند زیر دست کوهک، سرحد شرقی سیستان دولت ایران خواهد بود. و خط سرحدی از کوهک شروع شده تا تپه های غربی دشت سیستان طوریکه تمام زمین های زراعتی کنارهای رودخانه که از بند به بالا ممتد شود حدود سیستان افغانستان را از دشت کرمان جدا میسازد، نقطه مناسبی به نظر می آید. شمال سیستان یعنی جنوبی نیز از سرحد لاش و جوبین محسوب میشود. دولت ایران مجاز نیست از هامون گذشته به آن طرف متوجه شود. یک خطی از نیزارتا کوه سیاه (تپه سیاه) نزدیک بندان کشیده شود. این خط بطور واضح متصرفات ایران رامعین میکند. بعلاوه این نیز باید در نظر گرفته شود که هیچ نوع عملیات از هیچ طرف مبادرت نخواهد شد که در آب زراعت دو طرف رودخانه هیرمند دخل و تصرف شمرده شود." (۱۷)

این بود نقل سواد رأی حکمیت گولدمید. اینک در اینجا لازم می افتد مختصری به نقطه نظرهای سیاسی این موضوع اشاره شود. مقصود انگلیس این نبود که بین افغانستان و ایران اصلاحی بعمل آورد و ریشه اختلافات را از بیخ برکند، بلکه اساساً تخم این اختلافات را خودش کاشته بود تا در موقع لزوم از آن بهره برداری کند و در قسمت های معین از سیستان دست داشته باشد.

مقصود عمده حفظ سرحدات هندوستان از خطر روسها بود که سبب این همه دشمنی و اختلاف بین ایران و افغانستان و بلوچستان و ایران گردید. بهترین شاهد اظهارات خود جنرال گولدمید است که بعد از صدور حکم حکمیت در موضوع سیستان، میگوید:

"اینک موضوعی که بایست مورد توجه قرار بگیرد همانان نتایج این دوماموریت سرحدی است که ملاحظه میشود آیا آن مقصودیکه در نظر بود، بطور قطعی و یقین انجام شده است یا نه؟ و آیا آن انتظارات سیاسی که راجع به این موضوع بوده حاصل گشته است یا خیر؟

اگرچه این دوماموریت دو عمل جداگانه بوده است و از روی نظریات سیاسی و همچنین جغرافیائی دومسئله جداگانه فرض شده است، ولی هیچ شخص مأل بینی نمیتواند آنها رامسایل از هم جدا تصور کند جز اینکه هر دوی آنها را یک امر واحد بداند، آنهم عبارت از امن و حفظ سرحدات هندوستان خودماست. اگر در نظر سیاسیبون جزاین باشد، آنوقت دیگر اشکال خواهد داشت از اینکه انسان بداند آنها را در چه ردیفی باید قرارداد. در هر صورت نباید طرز دیگری فکرنمود.

در تعیین حدود سرحدی ماورای سرحدات هندوستان خود مان بواسطه مساعدت و همراهی با همسایگان دولت خود، ما احوال و اوضاع خودمان را تقویت نموده ایم. هرگاه ما سعی نکنیم از اینکه همسایگان دوست و صادق برای خود ما در ماوراء سرحدات خود بوجود آوریم، این برای ما غفلت محسوب نمیشود بلکه برای ما بدبختی به بار خواهد آورد.

برای ما واجب و حتمی است به هر وسیله و عملی که باشد برای انجام و عملی شدن این مقصود بکوشیم و هر قدر که ممکن باشد از دخالت در امور داخلی همسایگان خود اجتناب کنیم و هر موقعی هم که لازم شد دخالت کنیم. باید این دخالت های ما از طرف آنها قدرانی شود، ولی هرگونه اغتشاش یا انقلابی اگر در بلوچستان یا افغانستان روی دهد دولت ایران باید بداند بواسطه سندیکه به ما داده است باید از این قبیل اتفاقات استفاده نکند و بقصد تصرفات و تجاوزات به طرف شرق دست اندازی نکند." (۱۸)

اکنون که قضیه تا این حد روشن گردید، باید دانست که هیچ کسی این حقیقت مسلم در باره سیستان رابتهراز گولدمید عملی کرده نمیتوانست. چونکه او در این باره سالها تحقیقات کرده و بروح مسئله کاملاً آگاه و آشنا است و "دستور" دارد تا آن نقاتی که از نظر نظامی و اقتصادی دارای اهمیت میباشد، از پیکر افغانستان جدا کند و در دست کسی بسپارد که هروقت بخواهد بدون جنگ و خون ریزی آنرا بدولت انگلیسی مسترد نماید. زیرا وقایع و اتفاقات سالهای ۱۸۳۹-۱۸۴۲ در افغانستان به انگلیس ها درس خوبی داده بود، و لهذا این بهترین راهی بود که دولت ایران راتشویق نماید تا درسیستان از هرراهی ممکن اعمال نفوذ کند و هروقت هم که افغانستان بخواهد با ایران روبرو شود، دولت انگلیس نخواهد گذاشت کار بجاهای باریک بکشد و بنابراین گولدمید، با آنکه روی کاغذ برای افغانستان ندبه میکند و سیستان را چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ جغرافیائی جزء لاینفک افغانستان قلمداد مینماید، معهدا مجبور است طبق دستوری که به او داده بودند عمل کند: یعنی سیستان را دو قسمت نماید، آن بخش که آباد تر و پرجمعیت تر و نزدیکتر بهم بود، سیستان اصلی نام گذارد و آنرا حق ایران وانمودکند و آن قسمت که پاشیده تر و کم جمعیت تر و بیشتر آن صحاری لم یزرع و غیر مسکون بود، سیستان فرعی نام گذاشته، به افغانستان بدهد.

در این تاریخ انگلیسها تصور میکردند که روسها به سوی مرو نزدیک میشوند. گرفتن مرو، گرفتن هرات است و گرفتن هرات، گرفتن قندهار و گرفتن قندهار، مقدمه حمله به هندوستان است و دست یافتن به خلیج فارس از راه سیستان و بلوچستان. پس لازم بود قیلاً محل های که اهمیت نظامی دارند و میتوانند به قشون بسیاری آذوقه بدهد بوسایلی در دست خودشان و یا دست نشانده خود شان باشد.

نظر دولت انگلیس نیز برای حفظ خلیج فارس و هندوستان از خطر احتمالی روس تزاری، از همان وهله اول به همین نقطه یعنی سیستان اصلی بود و چنانکه بعد خواهیم دید، تلاش عمال انگلیس برای بدست آوردن این منطقه بعد از این تاریخ به چه جاهایی میکشد و چه رسوائی هایی برپا میکند.

البته رای حکمیت گولد سمید از طرف دولت افغانستان و در رأس امیر شیرعلیخان فوراً رد شد، زیرا افغانستان به هیچوجه نمی توانست بپذیرد که نخست منطقه وسیعی از پیکر کشور جدا وبه ایران تعلق بگیرد و ثانیاً ایران را بدون سوابق تاریخ و حقوقی از آب یک رودخانه داخلی خود طوری مستحق بشناسد که در مقدار آب مداخله کرده نتواند. در مقابل دولت ایران که دید این حکمیت به مفاد کلی آن تمام شده، آنرا بخوشی استقبال کرد و پذیرفت ولی بعد از آنکه اعتراض دولت افغانستان را دید، ایران نیز براین حکمیت اعتراض نمود. به قول ژنرال سرپرسی سایکس مولف تاریخ ایران و تاریخ افغانستان، بی شک این قرار و تقسیم برای ایرانیها مفید تمام شد، زیرا آنچه را مطالبه کرده بودند، گولدمید به آنها داد، در حالی که به امیر شیرعلیخان از قطعه فوق العاده حاصلخیز چیزی نصیب نشد. ("۱۹) دکتر مهدی بهار از قول سایکس بحواله سفرنامه اش بنام "ده هزار میل در ایران" نوشته است: "دولت انگلیس برای تسلط بر هندوستان و افغانستان و بلوچستان، بسط و توسعه نفوذ و سیطره خود را در ایران لازم و واجب میدانند." ("۲۰)

در سال ۱۸۳۰ میلادی "آرتور کونولی" Arthor Conoly، افسرجوان خدمات مخفی حکومت هند برتانوی، که برای جمع آوری اطلاعات استراتژیکی آسیای میانه فرستاده شده بود، پس از دیدار از قفقاز خواست خود را به خیوا رسانده وضعیت آنجا را از نزدیک مطالعه کند، اما در راه سفر با دزدانی برخورد که میخواستند وی را کشته اموال او را غارت کنند، ولی او با نشان دادن بار وینه خود به آنها از مرگ نجات یافت و از رفتن به خیوا صرف نظر کرد و از طریق استرآباد به مشهد رفت، و در ماه سپتمبر ۱۸۳۰ وارد هرات شد. او سه هفته را در شهر هرات گذشتاند و بعد راهی قندهار و در آخر عازم هند گردید. "کونولی" اطلاعات سودمند و کافی در مورد خط سیر حمله احتمالی روسها برهند به اولیای امور هندوستان ارائه کرد. کونولی استدلال مینمود که تنها دوخط السیر میتواند اردوی روسیه را به پیروزی برساند. نخستین آن شامل اشغال خیوا، به تعقیب آن بلخ و سپس عبور از هندوکش، مانند اسکندر کبیر بسوی کابل، و از آنجا از وادی جلال اباد به گذرگاه خیبر و پشاور خواهد رسید و بالاخره رود سند را برای حمله برهند میباید عبورکنند. کونولی این راه را بسیار طولانی و پر از مشکلات و مخاطرات جنگ توصیف میکند، و میگوید دوسه سال وقت را ضرورت دارد. اما راه دوم برای جنرالان روسی عبارت از اشغال هرات و استفاده از آن به حیث تخته خیز بود که از آنجا از طریق قندهار، کویت و گذرگاه بولان به هند سرآزمیشدند.

کونولی میگفت: روسها میتوانند ایران را با خود یکجا ساخته از طریق خشکه با گذشتن از کسپین به استرآباد خود را به هرات برسانند. اگر یک بار هرات بدست روسها بیفتد و یا توسط فارس ها ضمیمه خاک آنکشور گردد در آنصورت یک قشون برای سالها میتواند در آنجا وضع سوق الجیش بگیرد و تمام ضروریات خود را از همانجا اکمال نماید. "هرات، یعنی انبار غله آسیای میانه"، ظرفیت های تهیه موادغذائی و سایر تامينات لوژیستیکی در این ولایت بحدکافی زیاد است. ("۲۱)

کونولی تاکید میکند که نباید هرات بدست فارسها و یا روسها بیفتد. در هر صورت در مقابل حمله روسها افغانستان قراردارد. کونولی میگوید که افغانها از روسها هیچگونه امید خیری ندارند، ولی از متحدین روسها یعنی فارسها بخاطر اختلاف مذهبی تعصب و خصومت دارند. کونولی می افزاید که "افغانها برای اینکه از ایشان منفعت ببرید بسیار کم اند، ولی برای ترساندن شما خیلی زیاد هستند. آنها بیش از اندازه نسبت به کسانی که با روسها رابطه دارند، یعنی ایرانیها، تعصب و خصومت میورزند." اگر افغانها بمثابه یک ملت تصمیم بگیرند تا در برابر مهاجم مقاومت نمایند،

در آن صورت مشکلات مهاجم غیرقابل حل خواهد بود، آنها تا آخرین قطره خون خود خواهند جنگید. بر قطارهای دشمن بطور لاینقطع حمله آورده و ذخایر خوراکی شانرا تخریب و خطوط ارتباط عقبی شانرا قطع میکنند." (۲۲)

در صورتیکه افغانها پراکنده و یا تقسیم کرده شوند، (چنانکه بعداً شدند) روسها قادر خواهند بود تا یک دسته را علیه دسته دیگر با وعده ها و وعیدها و تشویق های مادی و غیره استعمال نمایند. " کونولی سفارش میکند قبل از اینکه هرات بدست دو قوت نیرومند دیگر سقوط نماید، باید به کامران نزدیک شد، در غیر آن راه بسوی هند در برابر روسها کاملاً باز خواهد بود. کونولی برای اینکه اولیای انگلیس را برای تصرف هرات تشویق کره باشد، میگوید در هرات به همه معلوم است که کامران طرفدار برتانیه است. (همانجا) **باقی دارد**